نسیم جنوب

www.nasimjonoub.com

سال بیست و سوم - شماره ۹۳۴ - سه شنبه چهارم آذر ۱۳۹۹ - ۱۰۰۰ تومان



چرایی رو گردانی عموم مردم از کتاب

خلیل موحد

صفحه۴



چرا سطح مطالعه در جامعه ما رضایت بخش نیست؟

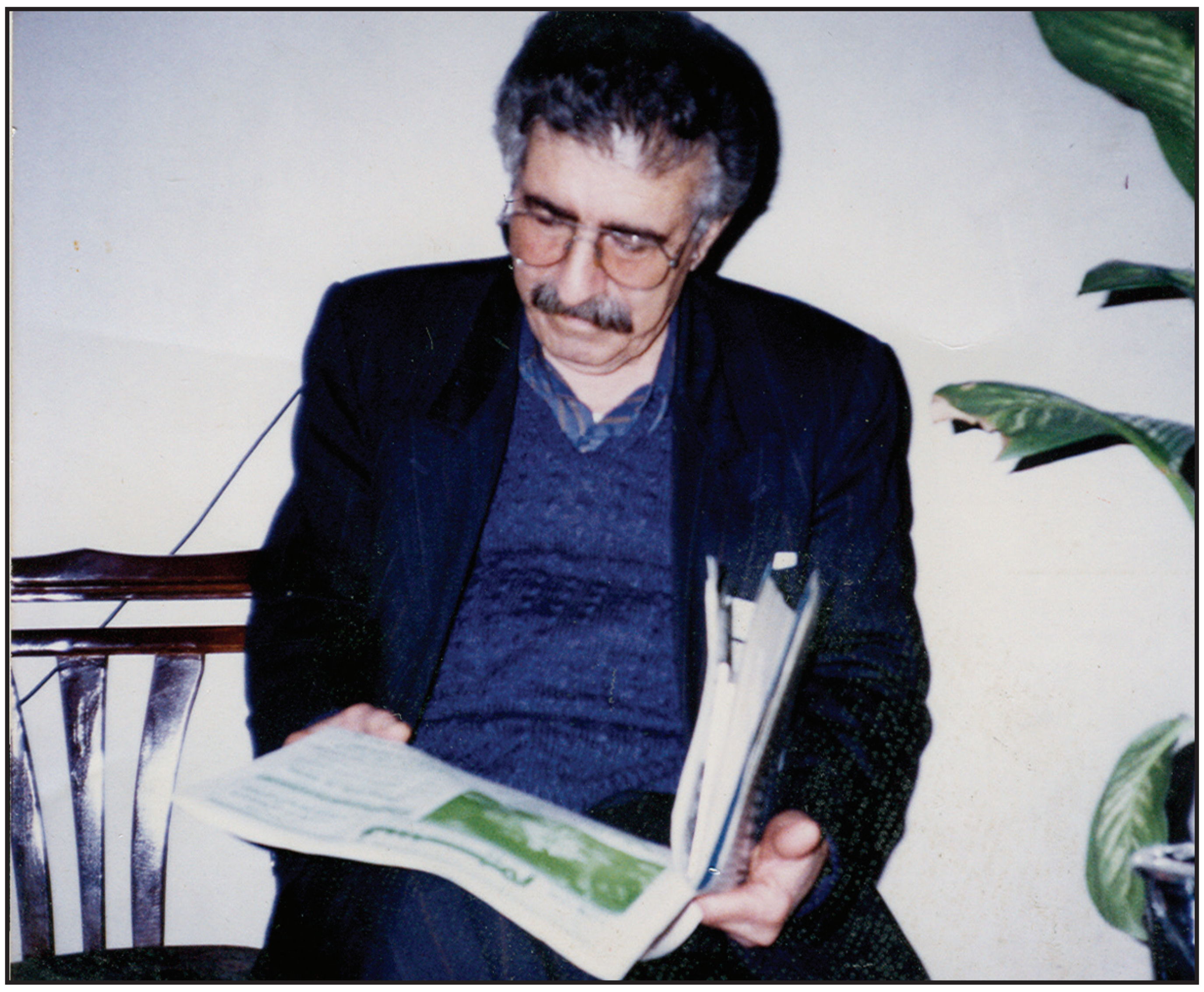
دکتر عبدالرسول هاشمی

صفحه۲

پانزدهمین سال کوچ منوچهر آتشی شاعر ماندگار ایران زمین

منوچهر آتشی که دلش دریا بود

دکتر جعفر حمیدی





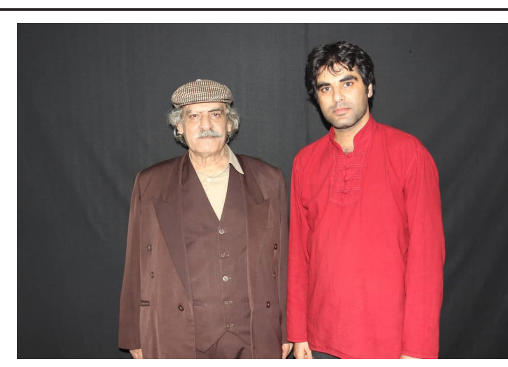
دیدار با استاد ایرج صغیری گنجینه‌ی هنری بوشهر به مناسبت زادروزش؛

ما بوشهری‌ها یک عمر است که به جای سیاوش از آتش عبور می‌کنیم

صفحه۲

ایرج صغیری؛ مارادونای تئاتر ایران

دکتر محسن قیصی زاده



در نیمه‌ی اوّل قرن خورشیدی حاضر و سالیانی پس از آن، نمی‌دانم در کدام گوشه از خاک این سرزمین، لوبیای سحرآمیزی کاشته شد و سر به آسمان کشید که غول‌های ادبی و فرهنگی یکی پس از دیگری از آسمان روانه‌ی این دیار شده و از این اقلیم سر برآوردند، تا با شُعبده‌ی هنر، همگان را به حیرت واداشته، فصلی دیگر و شاید بی‌تکرار در تاریخ فرهنگ ایران رقم زنند و نام خویش ماندگار کنند. از غول‌های بزرگی همچون هدایت و علوی و دولت‌آبادی و... در حوزه‌ی داستان و رمان، نیما و شاملو و اخوان و بهبهانی و... در حوزه شعر، بیضایی و تقوایی و سمندریان و... در حوزه‌ی سینما و صحنه، به‌آذین و قاضی و دریابندری و... در حوزه ترجمه به عنوان مُشتی نمونه‌ی خروار سخن می‌گویم. نسلی عجیب و خودساخته که با تکیه بر عشقِ آموختن و تشنگیِ بالیدن، فرهنگ این سامان را از بن‌بستِ تَکرار رهانید و جانیَ دوباره بخشید.

گویا شاخه‌ای و شعبه‌ای از این درخت سحرآمیز در استان بوشهر ریشه زده بود که این جغرافیای کوچک هم در هر زمینه‌ای در قامت یک مدعی، در آن دهه‌های شور و شعور، غولی تقدیم فرهنگ این دیار کرد؛ منوچهر آتشی و محمدرضا نعمتی‌زاده و علی باباچاهی و... در حوزه‌ی شعر، عبدالحسین شریفیان و حسن زنگنه و... در حوزه ترجمه، محمدرضا صفدری و منیرو روانی‌پور و... در حوزه رمان و داستان و شمار بسیار هنرمندان و روزنامه‌گاران و اهالی قلم و نوازندگان و... از جمله این غول‌های نام‌آور بودند.

حالا چه شد که آمدن غول‌ها به این سرزمین کهن ادامه پیدا نکرد و آن درخت تناور چرا تبر خورد و چگونه قطع شد، بماند!

و اما یکی از این غول‌های فرهنگی در حوزه‌ی تئاتر و صحنه ایرج صغیری بود. جوانی برآمده از حضیض و ژرفای محرومیت! کسی که با بهره بردن از همسایگی دریا و خیره شدن به بی‌کرانگی پهنای آبی، جست‌وجوی آن سوی اُفق اندیشه را آموخته بود و تجربه‌های ناشناخته را می‌کاوید. گل بی‌منّتِ بارانی که ریشه در سبخ‌زار خشک و شور زادگاهش داشت.

وی با تعزیه وارد دنیای هنر شد و سپس با نمایش‌های مدرسه‌ای و دانشجویی علاقه‌ی خود را به شکلی جدی‌تر پی گرفت. اولین بار اما نام ایرج صغیری با بازی در نمایش «بار دیگر ابوذر» در کشور - به ویژه در مشهد و تهران - مطرح شد. این هنرمند در کنار بزرگانی چون دکتر علی شریعتی، داریوش ارجمند و رضا دانشور با ایفای نقش ابوذر غفاری، نگاه‌ها را معطوف خود ساخت و همگان و بیش از همه دکتر شریعتی را به تحسین هنرش واداشت تا آن‌جا که این اندیشمند آرمان‌خواه، وصفی برای هنرش نمی‌یابد و وی را از جمله کسانی برمی‌شمرد که موجب آشنایی بیش از پیش و لذت دوچندان او از دنیای تئاتر شده‌اند!(۱)

بزرگیِ صغیری اما با به صحنه رفتن نمایش «قلندرخونه» در جشنِ هنر شیراز هویدا شد. این کارگردان بوشهری با افرادی قریب به اتفاق نابازیگر که برخی تا پیش از آن حتی تئاتر ندیده بودند، با تلاشی سخت و جدیِ، معجزه‌ای رقم زد که مرور خاطره‌اش تا هنوز و همیشه گرد از تن صحنه برمی‌خیزاند. نمایشی ناب و نو با ضرباهنگی رو به اوج که با استفاده‌ی درست و بجا از فرهنگ غنی و شورانگیز فولکلور بوشهر، مخاطب خود را میخکوب کرده و به حیرت وا می‌داشت. مهم‌ترین مؤلفه‌ی موفقیت «قلندرخونه» را البته نباید تنها در متن و کارگردانی و بازیگری و... جست‌وجو کرد، بلکه شهامت و ایمان و باور این هنرمند نوخاسته بود که شرر بر این خورشید خاموش زد و آن را گیراند و شعله‌ور ساخت. در آن جشنواره‌ی جهانی و در روزگاری که فرهنگ بومی و محلی با طرد و حتی تحقیر مواجه می‌شد و دنیای پرزرق و برق غرب سوی نگاه‌ها را می‌ربود، نمایشی ظهور کرده بود که روایت خود را بی‌واهمه‌ی جا ماندن مخاطب از اصل داستان، با لهجه‌ی غلیظ بوشهری عرضه می‌کرد. چه بسا این تجربه‌ی نیازموده، می‌توانست بر خلاف انتظار فاجعه‌ای بیافریند و تماشاگر چیزی جز یک‌سری فرم و حرکت و... در نیابد. صغیری اما نترسید و آن‌چه را باور داشت از درون خود جُست و ز بیگانه تمنا نکرد! به عبارتی در آن جشنواره‌ی رنگارنگ، وی هنری را عرضه کرد که رنگ تعلق نداشت. صغیری با اطمینان و با گام‌هایی استوار وارد بازی بزرگان شده و بزرگی کرده بود. او قمار صفر و صدی خود را بُرده بود. صغیری آنک تعبیر و تبلور تمام‌نمای این جمله‌ی گابریل گارسیا مارکز شده بود که: «هر چه بومی‌تر، جهانی‌تر»!

کشورهای متعددی خواهان به صحنه رفتن نمایش «قلندرخونه» در خاک خود بودند، اما این دعوت‌ها که می‌توانست به هر چه جهانی‌تر شدن این نمایشِ ویژه و کارگردانش بینجامد، متأسفانه به خاطر حساسیت‌هایَ سیاسی حکومت بی‌پاسخ ماند. پس از این درخشش خیره‌کننده، دشواری کار برای صغیری دوچندان شده بود، چرا که به مضمون نقلی از بهرام بیضایی: نابغه‌ها خوبند، اما راه را می‌بندند. و صغیری نابغه‌ای بود که با ورود فوق تصور و شوکه‌کننده‌اش به دنیای تئاتر، آن چنان پرقدرت ظاهر شده و انتظارها را بالا برده بود که شاید راه خودش را برای ارایه‌ی کارهای آینده با چنین کیفیتی بسته بود. اما به روی صحنه رفتن دومین اثرش به نام «محپلنگ» نشان داد که «قلندرخونه» شهابی زودگذر نبوده است. اینک ایران نویسنده و کارگردانی با قابلیت جهانی شدن داشت و روا بود وی را «پدر تئاتر فولکلور و آیینی کشور» لقب دهند.

با تغییر و تحول نظام سیاسی و اجتماعی در ایران در پی انقلاب و سپس جنگ، مسیر پیش‌رو به یک گردنه‌ی تاریخی رسید که قرار گرفتن دوباره در آن و پی گرفتن راه، زمان می‌بُرد و چه‌بسا کسانی در وقفه‌ی ایجاد شده، نتوانستند همچون گذشته، همراه شوند و فعالیت خود را دنبال کنند. صغیری کم کار شد و هر از چندگاه به صورت جَسته و گریخته فیلمی، سریالی، مجموعه‌داستانی یا نمایشی ارایه می‌داد و یا در دهلیز تمرین نمایش‌های بی‌بودجه و به اجرا نرسیده، موی سپید می‌کرد. هر چند به عنوان نمونه در نمایش «سرباز» که با فاصله‌ی چنددهه‌ای نسبت به «قلندرخونه» و «محپلنگ» استثنائاً به اجرای صحنه‌ای رسید، نشان داد که هنوز هم استادِ در آوردن صحنه‌های ناب و مو بر تن سیخ کن است!

یکی از اساتید ادبیات می‌گفت اگر شاملو فقط همین یک شعر کوتاه و چندکلمه‌ایِ «سلاخی می‌گریست / به قناری کوچکی دل باخته بود» رَا هم سروده باشد، برای ماندگاری و تأثیرگذاری در ادبیات معاصر کفایت می‌کند. و اینک باید اذعان کنیم اگر صغیری در طول حیات هنری خود هیچ کار دیگری غیر از «قلندرخونه» و یا «محپلنگ» به روی صحنه نبرده باشد، رسالت خود را انجام داده و دِین خویش را بیش از آن‌چه که باید نسبت به تئاتر ایران اَدا نموده است.

صغیری در نیمه‌ی دوم حیات، نفرینیِ غم نان بود؛ شاید قلندر تئاتر ایران، همچنان قلندر می‌ماند، غَم نان اگر می گذاشت، که نگذاشت! نگذاشت سفارش‌نویس نباشد و بیشتر آن‌چه را بنویسد که از دل و اندیشه‌اش برآمده و مطلوب و دغدغه‌اش باشد. شاید صغیری علاوه بر آموختن از دریا و سبخ‌زار، باید ایستادگی و خم نشدن را نیز از نخل‌های دیارش می‌آموخت. هر چند در این سرزمین بلاخیز، نخل هم که باشی زیر شرارِ بی‌مهری‌ها و تنگ‌نظری‌ها و شلاق تگرگ سد شدن‌ها وَ کارشکنی‌ها ناگزیر قامت خم خواهی کرد. وی با برخی سرخوردگی‌ها و ارج ندیدن‌ها و ره به جایی نبردن‌ها، عزلت اختیار کرد و شیوه‌ی زیستنی را برگزید که می‌توانست دیگرگونه و متفاوت باشد. و کسی چه می‌داند، شاید صغیری این سروده‌ی شاملو را بارها زیر لب زمزمه کرده باشد که:

«هرگز کسی این گونه فجیع به کشتن خود برنخاست
که من به زندگی نشستم!»

اگر بخواهیم همزاد صغیریِ تئاتری را در این دنیا بیابیم، شاید شبیه‌ترین شخص به َوی، اسطوره‌ی دنیای فوتبال، دیه‌گوآرماندو مارادونا باشد. اعجوبه‌ای که از زاغه‌های بوینس‌آیرس برآمد، به مقام خدایی فوتبال جهان در قرن بیستم رسید و سپس با رفتارهای شگفت و دور از ذهن، هر آن‌چه را ساخته بود، به چالش کشید. شخصیتی متناقض که روح شوریده‌ی یک سرخپوست، عصیان چه‌گوارا و جنونِ ون‌گوک را در آنِ واحد در دنیای ذهن خود جای داده است. و صغیری همَ آمیزه‌ای از شورِ یزله و سینه‌زنی بوشهر، آرمان‌گراییِ شریعتی، اکسیر توهماتَ ارزشمند آنتونن آرتو، بی‌چیزی و لُختی آثار گروتفسکی و معناباختگی و نومیدی شخصیت‌های بکت را در خود یکجا داشت.

اگر چه صغیری زیستنی بسان مارادونا از محرومیت تا اوج و سپس حاشیه و افول و فراموشی را تجربه کرده، دنیای صحنه اما، همانند لیونل مسی یک جام جهانی به او بدهکار است!

پی‌نوشت: اشاره به یادداشتی که دکتر شریعتی در صفحه‌ی نخست کتابی اهدایی به ایرج صغیری نوشته و همچنین جمله‌ای از سخنرانی وی که پیش از اوّلین اجرای نمایش «بار دیگر ابوذر» در حسینه‌ی ارشاد انجام داده است.

ترویج اندیشه ها و اهمیت به نقد

دکتر رضا آذین



مطالعه کتاب در کشورهای پیشرفته دنیا به صورت یک عادت رایج بین شهروندان دیده می شود. ساعت های آزاد و خالی بین برنامه ها، کارها، لحظه های جا به جایی با وسایل حمل و نقل عمومی، مسافرت بین شهری با قطار و هواپیما و اتوبوس، حتی کوتاه ترین زمان ها به خواندن کتاب اختصاص دارد، طوری که سرانه مطالعه بالایی در آن کشورها گزارش شده است. این رویکرد از مردم آن جوامع انسانهایی اهل مطالعه، اندیشه، نوشتن و فرهنگ دوست ساخته است.

در یک بازه زمانی رویکرد دنیا به کتابهای مجازی افزایش یافت، لیکن از حدود ۲۰۱۷ به این سو اقبال مجدد به کتابهای کاغذی در دنیا افزایش یافته است. این جوامع، کتاب خوانی را از مدرسه و دوره تحصیل ابتدایی به عنوان یک رکن در فرایند آموزش جدی گرفته می شود. عادت به خواندن کتاب، خلاصه گویی، بازگویی محتوای کتاب، خلاصه نویسی کتاب، بحث و گفتگو درباره محتوای کتاب، نمایش و بازی به جای شخصیت های کتاب، ... از بچه ها، انسانهایی دوست دار کتاب و از کتاب یک ابزار یادگیری ساخته است. مطالعه و گردش اطلاعات بین افراد جامعه، سطح آگاهی عمومی را بالا می برد و اندیشه ها را ترویج و به نقد می گذارد. شهروندان را از توهم و شبه علم به واقعیت و علم حرکت می دهد، جامعه شناخت بهتری سرمایه های فکری و ادبی و تاریخی خود پیدا می کند. تاریخ خود را بهتر می داند، و بدون تعصب برای آینده برنامه ریزی می کند.

بوشهر، شهر، جامعه و تجارت



در مورد بزرگان، خوانین، حکام، نهادها و در نگاهی ژرف‌تر در مورد تاریخ بوشهر پیشنهاد می‌شود کتاب زیر را مطالعه بفرمایید. در این کتاب به صورت مفصل و با جزئیات فراوان، به موارد فوق پرداخته شده است.

بوشهر، شهر، جامعه و تجارت؛ ۱۹۴۷-۱۷۹۷ نویسنده: ویلم فلور- مترجم: اسماعیل نبی‌پور - چاپ: انتشارات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر. این کتاب در دو جلد تهیه گردیده که جلد اول آن سال گذشته چاپ شده و هم‌اکنون در اکثر کتابفروشی‌های بوشهر قابل دسترسی است.

اجتماعی
شماره ۹۳۴ سه شنبه ٤ آذر ۱۳۹۹
NASIM JANOUB

جامعه همه چیز دان

دکتر موسی گلستانه



به نظر می رسد مطالعه کردن و خواندن، با پیشرفت ملت ها ارتباط تنگاتنگی دارد و یکی از شاخص های اصلی توسعه کشور ها و پیشرفت کشورها در واقع مطالعه کردن هست و بنابراین مطالعه کردن هم به صورت فردی با انگیزه پیشرفت خیلی ارتباط دارد. انگیزه پیشرفت به صورت تعریف علمی یعنی این که ما میل به پیشی گرفتن در استانداردها و ملاک ها داریم و درواقع می خواهیم برتر از دیگران باشیم و این حاصل نمی شود؛ مگر این که جو یک جو رقابتی باشد و در آن رقابت هست که افراد پیشرفت می کنند، دوم کارها نسبتا آسان نباشد و سطح دشواری آن تقریبا متوسط رو به بالا باشد، سوم این که منجر به ایجاد محصول شود و به نوعی کارآفرینی در آن وجود داشته باشد.

این ها محصول چندین عامل است، یکی این که در یک جامعه کتاب خواندن، کتاب نوشتن، یادداشت نوشتن، دقیق صحبت کردن وعلمی صحبت کردن و متخصصین در راس قرار گرفتن، اهمیت و ارزش داشته باشد، کپی رایت رعایت شود و مکتب های مختلفی علمی شکل بگیرد، یعنی حتی حرف زدن ها با هم علمی باشد، شب شب نشینی ها علمی باشد، گفت و گوهای علمی شکل بگیرد، که قسمت هایی از آن را در قدیم داشتم ولی حالا این کم رنگ شده و به نظر می رسد سطحی نگری خیلی رشد پیدا کرده و داوری کردن راحت شده است، در صورتی که معیار داوری کردن این است که آن فرد در آن زمینه متخصص باشد. مثلا همه می آیند در مورد ورزش صحبت می کنند، در رابطه با سیاست صحبت می کنند، در رابطه با اقتصاد صحبت می کنند، در رابطه با بیماری کوید نوزده صحبت می کنند و ... در حالی که که متخصصین باید صحبت کنند و زمینه برای حرف زدن متخصصین فراهم شود، جامعه به نظر متخصصین اهمیت دهد و صرفا حرفهای آن ها برجسته شود. اگر هم بحثی می شود آن فردی که اطلاع ندارد، این نظرات تخصصی را بپذیرد و این حرف عادی مردم شود که این تخصص من نیست و نمی تونم در این خصوص صحبت کنم و بهتر است که متخصصین در این زمینه صحبت کنند، چیزی که کمتر در جوامع ما دیده می شود و معمولا در جوامع پیشرفته چنین چیزی را می بینیم که مثلا از یک مربی فوتبال اگر در رابطه با کرونا سوال کنید می گوید این در تخصص من نیست و از متخصصین بپرسید . ولی ما در همه زمینه ها می خواهیم صحبت کنیم و اظهارنظر کنیم و این منافات دارد با یک جامع پیشرفته و یک جامعه کتابخوان و اندیشه ورز، بنابراین دلیل این که عده ای از مردم کتاب نمی خوانند ممکن است در این رابطه باشد.

پیشنهاد چند کتاب برای خواندن
- کتاب شادمانی درونی اثر مارتین سلیگمن.
- پرورش کودکان شاد اثر باب سولو
- کتاب زندانی ذهنت نباش زندگی کن اثر جوزف و. کیاروچی.

دیدار با استاد ایرج صغیری گنجینه‌ی هنری بوشهر به مناسبت زادروزش؛

ما بوشهری‌ها یک عمر است که به جای سیاوش از آتش عبور می‌کنیم

گفت وگو از: «زهره عرب» و «جواد متین»



«ایرج صغیری» هنرمند بازیگر، نویسنده و کارگردان بوشهری و آئینه تمام‌نمای فرهنگ آئینی جنوب ایران است، انسان کاملی که با تکیه بر علم و استعداد و توانایی‌های خود توانسته تجارب زیادی در طول زندگی‌اش کسب کند و آثار ارزشمندی بر جای بگذارد. او با تواضع و لبخندی گرم از خودش می گوید، از فراز و نشیب‌های زندگی، از کودکی‌ها و بزرگی‌هایش... مصاحبه ایسنا در بوشهر را با استاد صغیری می خوانید.

*

متواضعانه ما را به حضور خود پذیرفته و با چهره مهربانش روزگاری که تا امروز بر او گذشته را روایت می کند. از رفاقتش با نجف دریابندری می گوید و از همکاری‌اش با داریوش ارجمند، از شریعتی و ابوذر تا مَچلنگ و خالو نکیسا و انگلیس‌ها... با گوش جان شنونده حرف‌های شیرین پیر ادب و هنر و فرهنگ کهن بندر بوشهر شدیم و کلام مهربان و پرمغز او را به لوح دل نوشتیم تا روزی چون امروز آن را به جان‌های مهربان و دوستدارانش تقدیم کنیم، روزی که خدا سخاوتمندانه بزرگمردی شریف چون او را به زمین و زمینیان هدیه کرده است.

بوشهر در هر زمینه‌ی فرهنگی و هنری غول دارد

خدا رحمت کند آقای آتشی را، ایشان چند سال قبل از مرگش به من زنگ زد و گفت بیا خانه. رفتم تا آقای دیگری هم کنارش است. آن آقا گفت من بچه‌ی بندرعباسم، کارم هم تئاتر است و یک سوال هم برای من پیش آمده که مثل عقده شده است. گفتم چه سوالی؟ گفت الان اگر در مقام قیاس بر بیایم و بوشهر را با بندرعباس، آبادان، خرمشهر و بندرهای دیگر مقایسه کنم بوشهر هرگز آن ارزش‌های توسعه صنعتی و اقتصادی را ندارد و از هر حیث که حساب کنیم آن شهرها پیشرفته‌تر و توسعه یافته‌تر هستند و آمادگی بیشتری برای رشد اقتصادی دارند. اما دلایلی هم هست که رو نیستند تا گفته شود، مگر این که آدم‌های هوشیاری باشند و من هر طور که حساب می‌کنم بوشهر از این شهرهایی که گفتم کمتر است مثلا تعداد خیابان‌هایش، تعداد تاکسی‌هایش، تعداد سینماهایش، اداراتش، جمعیتش، و... هیچ کدام به اندازه‌ی مثلا بندرعباس نیست ولی وقتی وارد حیطه‌ی ادبی می شویم بوشهر با این جمعیت کم شخصیت‌های قابلی دارد و در هر زمینه‌ی فرهنگی و هنری که بگوییم غول دارد؛ علت چیست؟

ما ظاهر قضیه را که ببینیم بوشهر از هر شهر دیگر حاشیه‌ی دریا و جنوبی پایین‌تر و محروم‌تر است اما از لحاظ ادبی و فرهنگی یک سر و گردن از همه آن‌ها بالاتر است. ما خواهش کردیم و گفتیم استاد ما –آقای آتشی– بگویند. استاد گفت نه، من تعریف کرده‌ام، نپسندیده؛ تو تعریف کن. من اول گفتم که برای خلق آثار ادبی انگیزه‌هایی لازم است که در این شهرهایی که نام بردی نیست؛ مثلا یک تاریخ محکم، یک فرهنگ استوار، طولانی، کارا، پیشرو و انقلابی – یعنی فرهنگی که به دنبال ارزش‌های نوین می گردد– که این‌ها در آن شهرهایی که می گویی نیست ولی در بوشهر هست.

جواب دیگر هم این که حدود ۳۰ سال پیش روزی تابستانی که از تهران به بوشهر می‌آمدم یک اتفاقی برای من افتاد. جوانی در اتوبوس کنارم نشسته بود. تا شهرهای بالا بودیم هوا خوب بود و گل می گفت و گل می‌شنفت. تا رسیدیم به حوالی کنارتخته که هوا گرم شد و جهنّم آمد. گفت: وای وای هنوز در ایرانیم؟ گفتم بله...

شروع کرد به بد گفتن از بوشهر که شما چگونه زندگی می‌کنید؟ اصلاً برای چه تحمّل می‌کنید؟ آدم بهش برمی‌خورد دیگر... گفتم این جا باید یک دید و حسی داشته باشی که شما آن را ندارید و تا وقتی آن حس را نداری ارزش بوشهر را نمی‌فهمی. گفت مثلا چه ارزشی؟ گفتم داستان سیاوش از شاهنامه را خواندی؟ گفت بله، گفتم نخواندی که اگر خوانده بودی همین جا برایت بس بود و به من می‌گفتی دیگر کافی است.

اصل قضیه همان روحیه‌ی جانانه ای است که آدم‌ها باید داشته باشند

در حقیقت، در تاریخ بوشهر هم که نگاه کنید چیزی که تولید می‌کند سیاوش است. سیاوش تصمیم گرفت برای اینکه ثابت کند بی‌گناه است در کوهی از آتش وارد شود و از آن سر آتش سالم و بی‌پروا درآمد که نعره و کِلِ و شَپ (بانگ شادی و دست زدن) تمام زنان ایران بلند شد، زیرا بی‌گناه بود. ما بوشهری‌ها یک عمر است که به جای سیاوش از آتش عبور می‌کنیم و سرافراز دنبال کار و زندگی خود می‌رویم. خلاصه به او توضیح دادم و گفتم مسئله سر روح و جان آدم است، نه جسم! جان باید زنده و فعال باشد. باید خواستار باشد، یعنی در این زمینه اگر یک بوشهری در تابستان بیاید تا این جا برف می‌بارد، نمی‌گیردش. چون طبیعتش گرما است و آن چیزی است که شخص را زنده نگه می‌دارد و حفظ می‌کند.

به هر حال اصل قضیه همان روحیه‌ی جانانه ای است که آدم‌ها باید داشته باشند. جواب آن آقا را هم دادم، گفتم در حالی که شما با یک آدم معمولی حرف بزنید زود خسته می‌شوید اما با یک بوشهری دو سه روز هم صحبت کنید خسته نمی‌شوید. دلیل خاصی هم ندارد حتی آن فرد دیگر این قدر مسئله دارد از قیمت پراید و پهپاد تا بسیار حرف و حدیث شاید سرگرم‌کننده دیگر... اما یک کلمه با معنا از آنها بپرسی شاید نباشد، برای اینکه ستم ندیده است! ما این حرف‌ها و تعریف ها را نداریم، بوشهری‌ها شروه خوبی می‌خوانند و یک عزای سرپایی زنانه برای جوانی که مرده است تمام حضار را در هم می‌پیچاند چون به هر حال آدمی جان داده و از دیار ما رفته است. فهم اینها مسئله است، البته و متاسفانه بچه‌های بوشهر هم تحت تاثیر مد و مدپرستی قرار گرفته و گرفتار قضایای جدید شده‌اند و شاید نمی‌توانند بفهمند که چه چیزهایی دارند. برایشان سخت است که بفهمند...

انگیزه‌ای باید آدم را تکان بدهد

ترجمه را باید از هنگام تولّدش مثل یک اثر ادبی دیگری تصور کرد. شما اگر نویسنده باشید چگونه یک نمایشنامه می‌نویسید؟ چه اتفاقاتی رخ می‌دهد و چه صیرورە‌ای در ذهن شما رخ می‌دهد تا تصمیم



می گیرید که ترجمه کنید و چگونه ترجمه کنید، اصلاً چرا ترجمه کنید و چرا این اثر؟ و از این قبیل سوالات و وقتی جواب این سوالات را پیدا کردی برای خودت شروع می کنی به کار. اما یک اصل در تمام هنرها وجود دارد و فرقی نمی کند ترجمه باشد، نمایشنامه باشد، یک فیلم مستند، فیلم‌نامه، نقاشی و یا موسیقی؛ انگیزه‌ای باید یک آدم خاصی را تکان بدهد تا به سراغ آن برود و این انگیزه‌ها ممکن است حتی در یک شخص در آثار مختلف فرق کند. یعنی یک محتوای خوبی را آقای x به عنوان یک ترجمه می‌پسندد، اما به او بگویید همان محتوا را به عنوان یک فیلمنامه بنویسد و تبدیل به فیلم کند و دستمزد خوبی هم دارد و همه چیز از



جمله کارگردان خوب، فیلمبردار و گروه خوب، بازیگران خوب و یک اکیپ باتجربه برای ساخت فیلم آماده است، ممکن است همین کار را در ترجمه بگوید خیلی خوب است و انجامش می‌دهم اما وقتی برای فیلم‌نامه فکرش را می کند می گوید نه من نیستم و نمی‌توانم و هر چیزی هم بپرسی نمی‌تواند پاسخ بدهد. به این معنی که در نظر آن شخص ترجمه شدن اثر بهتر است تا اینکه فیلم بشود – از حیث انتقال پیام–. البته مفهومش این نیست که این شخص مترجم خوبی هست یا نیست، ممکن است آدمی که اصلاً کارش ترجمه نیست یک اثری را بپسندد و دنبالش برود.

من سختی‌های زیادی بابت کتابی که در حال ترجمه آن از عربی هستم کشیدم و تصمیم گرفتم که دیگر این کار را انجام ندهم، زیرا کار بسیار سخت و دشواری است و در واقع در حال انجام دو کار هستی، یک این که اثری را در این مجموعه دیده‌ای که خانمی ۸۰–۷۰ سال در خاورمیانه خوانندگی کرده و صدای خیلی خوب، تماشاچیان خیلی خوب، زیاد و عجیبی دارد و این‌ها همه موجود است من هم فکرش را کرده‌ام که مخصوصا در جنوب ایران و حتی در بوشهر بیشتر از جاهای دیگر. و فرهنگ بوشهر بحث جدایی است، فرهنگ متفاوتی دارد که در هیچ یک از شهرها و بنادر جنوب نیست و به همین دلیل هم اتفاقات هنری که در بوشهر رخ می‌دهد در هیچ جای دیگر رخ نمی‌دهد.

تقلید گروتوفسکی از ایرج صغیری

با نجف دریابندری تهران بودیم، دو نفر انگلیسی آنجا بودند، "گروتوفسکی"، کارگردان فقید اهل لهستان که یک سبک خاصی دارد زیرا پیرو کارگردان بسیار بزرگ و نابغه‌ای به نام "آنتونن آرتو" فرانسوی است. این دو نفر فیلم سینه‌زنی ما را دیده بودند بعد از دریابندری سوال کردند، چرا صغیری از گروتوفسکی تقلید کرده است؟ دریابندری خندید و گفت نه، اگر من مطمئن بودم که گروتوفسکی قبلا به بوشهر آمده به صراحت می گفتم گروتوفسکی از اینها تقلید کرده است، برای اینکه کاری که بچه‌های قلندرخونه کردند ادا اطوار نبوده، این را طبیعت حکم می کند که ۱۷ بُر سینه‌زن در یک فضای خیلی کوچک بروند و آرام آرام اوج می گیرند تا وقتی که به واحد می‌رسد و همه می‌روند برای غش و ضعف و بی‌هوشی... اینها تصمیم نمی گیرند که برهنه شوند یا غش کنند، هوا گرم است اگر بخواهند لباس هم بپوشند و بروند گرما اذیت می کند و آن چیزی که می‌خواهند از بدنشان ساطع شود امکانش نیست. این مسئله را البته دریابندری خیلی قشنگ تعریف کرده است. او می گوید یعنی این کارهایی که کرده‌اند نمونه‌ی اصلی آن در بوشهر هست؟ بله هست. هیچ جای دیگر هم نیست، البته در هند و جاهای دیگری چون کامبوج هست، و البته آنها هم حکم طبیعت است ولی نه یک حکم تکان‌دهنده و نه یک انگیزه قوی و نیرومند که آدم را با آن انرژی که دارد به همه چیز و هر کاری وا دارد. منتها بله در یک فضایی که هستند با آن درخت و جنگل و اینها برهنه بودن به آنها کمک می کند اما اصل قضیه چیز دیگری است غیر از آنچه رخ می‌دهد اما اینجا در بوشهر جور دیگر است یعنی دقیقا آن چه که انجام می‌دهند همانی است که باید زیر بنای این آیین باشد که البته بحث آن خیلی مفصل است.

ادا درآوردن کار را خراب می‌کند

ترجمه یک اثر هنری است، همان قدر که شما به یک اثر هنری از جمله نمایشنامه، فیلمنامه، قصه، نقاشی و موسیقی بها می‌دهید تا به وجود بیاید همانقدر هم باید به ترجمه بها بدهید. حالا یک کتاب می‌خوانید و می‌بینید مایه‌ی ترجمه دارد، امّا مایه‌ی فیلمنامه ندارد، و یا اینکه در کتاب دیگری جان‌مایه‌ی ترجمه نیست و فیلمنامه خیلی خوبی است. اگر یک اثر ترجمه‌ای دارای اشکال است به این دلیل است که فرم ممزوج شده در محتوا را نه می‌شناسد و نه قادر است انجام بدهد. این مهم است یعنی یک فرمی را در اثر تشخیص بدهد چه در آیین و چه در اثر هنری که بخواهد آنها را با هم ترکیب کند، باید این دو را بشناسد و لازمه محیط و آن فضا باشد، اگر نباشد کار بیهوده‌ای است و موفق نمی‌شود. این اصل قضیه اول است؛ یعنی همه چیز باید صادقانه باشد. یک مورد ادا درآوردن کار را خراب می کند، خودت را گول می‌زنی و البته ممکن است چند آدم ناآگاه هم گول بخورند.

آقای "میخائیل شولوخوف" یک شاهکار رمان به نام "دُن آرام" را در چهار جلد به وجود آورده، و آقای اعتمادزاده که از اسم مستعار م.ا. به‌آذین استفاده می‌کند و یک مترجم بسیار بزرگ و معروف شمالی در سطح دریابندری و شاملو است، این شاهکار را ترجمه کرده و شاملو هم آن را ترجمه کرده امّا وقتی نگاه می‌کنید فضایی که به‌آذین در ترجمه ترسیم کرده به اصل و واقعیت زندگی نزدیک‌تر و صمیمی‌تر است، در حالی که می‌دانید روح شاملو یک روح شاعرانه است، هرجا که در ترجمه این کتاب خود قصّه اجاره دهد قدم به قدم شولوخف به شعر و روح شاعرانه‌ی آدمی نزدیک می‌شود. اصلاً قصد مقایسه ندارم و البته مقایسه کار اشتباهی است در اینجا، هر کدام از این دو ارزش و اعتبار خود را در ادبیات دارند. هر چیزی که قرار است به عنوان یک اثر هنری به وجود بیاید باید حتماً هنرمند اهلش باشد، یعنی در آن فضا غلت خورده و رشد کرده باشد، خونش متعلق به آنجا باشد تا بتواند حرف و پیامی که آنجا برای انسان به وجود می‌آید را بشناسد و طرح کند. این شرط اول و اصلی ترجمه است.

ادامه دارد...

کتابخوانی؛ فرهنگ یا معیشت

چرا سطح مطالعه در جامعه ما رضایت بخش نیست؟

دکتر عبدالرسول هاشمی



دلایل زیادی برای کم کتابخوانی ما ایرانیان ذکر شده است از فرهنگ شفاهی گرفته تا محدودیت های چاپ و انتشار و فضای مجازی و اینترنت و تلویزیون و غیره... اما از همه آنها که بگذریم احتمالا یک دلیل عمده برای کتابخوانی ما وجود دارد و آن اینکه مردم می پرسند چه فایده عملی از کتابخوانی برایشان حاصل می شود؟ چه گره ای از زندگیشان باز می شود؟ و اصولا کتاب بخوانند که چه بشود؟ مگر نه این است که بسیای از کتابخوانان و تحصیل کردگان از قافله زندگی عقب افتاده اند و بسیاری از کسانی که سواد چندانی ندارند و اهل کتاب هم نیستند توانسته اند به قول معروف گلیم خود را از آب بالا بکشند و بعضا پولشان هم از پارو بالا می رود. با این حساب همان طور که نویسندگی نان و آب نمی شود کتابخوانی هم دردی را دوا نمی کند. در این صورت اگر هم کسی کتابی می خواند کتابهای دانشگاهی و درسی است و دنبال این است که بتواند مدرکی در دانشگاه یا یک مرکز علمی بگیرد و بتواند از آن نان و آبی دربیاورد. این مسئله همان طور که در کتابخوانی رایج است در مدرک دانشگاهی و ادامه تحصیل هم در زندگی اغلب ما ایرانیان به نوعی وجود دارد. در انجا هم اغلب مردم از ادامه تحصیل و مدرک دانشگاهی فقط کار و اشتغال می طلبند و نهایتا بتوانند وجاهت اجتماعی کسب کنند.

این تنزل سطح کتابخوانی و مطالعه و تلقی فایده گرایانه از آن تا حدودی ناشی از تنزل جامعه به سطح نیازهای معیشتی است. با بحران های اقتصادی و مشکلات معیشتی و به تبع آن افزایش شکاف طبقاتی و کوچک شدن طبقه متوسط به نظر می رسد این طبقه نتوانسته است اوقات فراغت خود را با کتابخوانی سپری کند. طبق سلسله مراتب نیازهای مازلو ارزشهای والای فرهنگی زمان شکوفا می شود که نیازهای اولیه مرتفع گردد و در نتیجه ارزشهای مادی وجه غالب کنشهای مردم شده است.

مطالعه کتاب به نفسه در طبقه بندی کنش های ماکس وبر از نوع کنش عقلانی معطوف به ارزش قلمداد می شود. زیرا مستلزم محاسبه سود و زیان نیست و به منظور ارضاء حس درونی و در راستای تعالی فردی صورت می گیرد. در حالی که مصرف در نظام سرمایه داری بر اساس دیدگاه مکتب انتقادی از حالت طبیعی و ارضاء حس درونی خارج شده و به روند کالایی شدن می پیوندد و در حد ارزش مبادله ای تقلیل پیدا می کند. در این حالت کتاب نیز به مثابه کالایی مصرفی است و مطالعه در چارچوب جنبه کنش عقلانی ابزاری قرار می گیرد. اما این که چرا صنعت فرهنگ به تعبیر اصحاب مکتب انتقادی پیرامون کتاب و کتابخوانی در جامعه ایران همانند نظام های سرمایه داری پیشرفته شکل نگرفته است به ساختارهای فرهنگی و اقتصادی جامعه ما برمی گردد که در عین حال که عناصر اقتصاد بازار آزاد و تولید و مصرف انبوه پذیرفته شده اما موانع فرهنگی متعددی در ایجاد صنعت فرهنگ وجود داشته است. این واقعیت که میزان مطالعه و کتابخوانی در جامعه ایران حتی در مقایسه با برخی کشورهای همسایه هم کمتر است زنگ خطری برای جامعه ایران به شمار می رود.

در مباحث جامعه شناسی مصرف اساسا مصرف مدرن بیش از آنکه مبتنی بر نیازها باشد متکی به میل است از این رو هسته اصلی مصرف بیشتر جنبه اجتماعی و فرهنگی دارد تا اقتصادی و مبتنی بر نیازهای ضروری. مصرف کتاب، ادبیات، موسیقی و رسانه جزء اصلی ترین عناصر سبک زندگی مدرن است، کتاب را می توان به عنوان یک کالای مصرفی فرهنگی در نظر گرفت که مستلزم نوعی ارتباط بین تولید کننده(نویسنده) و مصرف کننده(خواننده) است. زیرا همانطور که مارکس می گوید تولید خود مصرف و مصرف خود تولید است. به دلایل زیادی این ارتباط بین دو سوی تولید و مصرف برقرار نشده است. در سمت تولید، با محدودیت های نشر مانند سانسور و خودسانسوری این تولیدات قدرت لازم را برای جلب مخاطب از طریق یک روند طبیعی بدست نیاورده اند. اختلال در ارتباط بین دو سو موجب شده که کالایی که تولید می شود نتواند انتظارات مصرف کننده را براورده سازد و مصرف کننده وقتی کالایی را در راستای خواسته ها و نیازهای خود نمی بیند از خرید آن صرف نظر می کند. این عدم استقبال خود اثری وارونه دارد و موجب کاهش تولید می شود. همچنان که خوانندگان کمتری وجود دارد، نویسندگان کمتری نیز ظهور می یابند. کاهش تولیدات ادبی در مقایسه با سالهای گذشته جای تامل دارد. امروزه دیگر از نویسندگان چیره دست گذشته خبری نیست. و این همه با وجودی است که جامعه ما جامعه ای مسئله مند است و هزاران موضوع و زمینه اجتماعی است که می تواند موجب خلق داستان و روایت شود.

در مجموع از کاهش سطح انتظارات طبقات اجتماعی و تبدیل ارزشهای مادی به دغدغه اصلی آنان تا کالایی شدن و گسترش عقلانیت ابزاری و اختلال در چرخه تولید و مصرف کالای فرهنگی بخشی از دلایلی است که منجر به کاهش کتاب و کتابخوانی در جامعه ایرانی شده است. در نتیجه زمانی که افراد، کتاب را مطابق با ذائقه خود تشخیص ندهند به راه‌های جایگزین دیگری مانند اینترنت، شبکه های اجتماعی و غیره که محدودیت کمتری دارند، گرایش پیدا می کنند. در حالی که بر همگان واضح است هیچ کدام جای کتابخوانی را نمی گیرد. رسانه های نوین مبتنی بر پیام های شنیداری و تصویری است در حالی که کتاب به تعمق و تفکر انسان کمک می کند. از این رو کاهش کتابخوانی منجر به تنزل سطح فرهنگ می‌شود.

آتشی
شماره ۹۳٤ سه شنبه ٤ آذر ۱۳۹۹
NASIM JANOUB

دیگر نسرودی و نخواندی برای ما

منوچهر حیدریان

آبان که به انتها می رسد به یاد انتهای زندگی تو می افتیم. به یاد ۲۹ ابان ۱۳۸۴که رفتی. دیگر نسرودی و نخواندی برای ما. به یاد صدای خش دار تو می افتیم در سالهای آخر عمرت.

به یاد مراسم بزرگداشت تو در زمستان سال ۱۳۸۳در بوشهر که به همت انجمن اهل قلم استان بوشهر برگزار شد. به یاد تو که در آن مراسم برای همه شعر خواندی و با همه سخن گفتی.

به یاد تو و اسب سفید وحشی تو که اندیشناک سینه مفلوک دشتهاست.

به یاد دریای بوشهر که در ترانه دیدارت گفتی: مثل دریایی تو - اندوه انگیز و غرور آهنگ- مثل دریای بزرگ بوشهر.

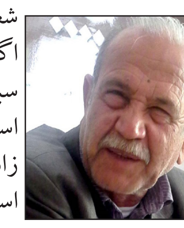
به یاد تو که زیبایی عشق را مثل گلدوزی یک دختر عاشق که دل انگیز ترین گلها را روی روبالشی عاشق خود می دوزد توصیف کردی.

به یاد تو منوچهر آتشی عزیز که اگر آبان هر سال یک بار تکرار می شود تو در شعرهایت همه روزه تکرار می شوی و باز به یادت یکی دیگر از شعرهایت را می خوانیم:

همه جا می بینمت / به درخت و پرده آینه/ نمی دانم اما/ تو مرا دنبال می کنی/ یا من تو را/ ای چشم شیرین زیبا/ به گلها می بینم و می بینمت/ بر آب مینگرم و می بینمت/ در آب می لرزی و می بینیم/ تو مرا جست و جو می کنی یا من تو را ای چشم شیرین دلربا/ همه رویاها یم را نیلو فری کرده ای/ وهمه خیال هایم را به بوی شراب آغشته ای/ همه جا/ گرمای خانه و جان جهان است حضورت/ ولی چشم که باز می کنم/ نمی بینمت دیگر/ با آن که می دانم/ تو می بینیم همه جا /من شیدای تو ام / یا تو مرا گرفته ای به بازوی سودا / ای چشم شیرین بی پروا.

زمزمه اشعار آتشی با شوق وذوق

اسکندراحمدنیا



شعرنوین بوشهر، اگرچه اولین آن را به سبب این که زنده یاد استاد محمدرضا نعمتی زاده پی گرفت اما استاد زنده یاد آتشی هم تقریبا با کمی تاخیر از کلاسیک سرایی به وادی شعر نیمایی ورود نمود، استاد نعمتی زاده اهل مهاجرت نبود و بازهم اگر چه در ورود به جرگه ی نیماییان از خود قدرتمندانه رونمایی نمود ولی به سبک و سیاق متداول در تهران و مراکز دیگر فعال نشد و ترجیح داد ضمن ادامه ی زندگی سراسر شاعرانه ی خود در شهر و دیار خود فعال باشد، آتشی اما از بوشهر هجرت نمود و چون مانند یارهمیشگی خود نعمتی زاده در فضای فرهنگ و آموزش بود، خود را منتقل به تهران نمود و ابلاغ تدریس در دبیرستان ثریا قزوین را دریافت نمود، این دو آتشی و نعمتی زاده همزمان باهم تحصیلات خود را دو تایی در دانشسرای تربیت معلم شیراز ادامه دادند و بعد از فارغ التحصیلی به بوشهر برگشتند و استخدام آموزش و پرورش آن زمان، یعنی فرهنگ شدند، دو شاعری که در شعر کلاسیک و بخصوص غزل چیره و مسلط بودند، درفضای شعرنیمایی هم فعال شدند، آتشی درصدد پرواز به جزایر وسیعتر و دارای امکانات گسترده تری شد و به تهرانیان ملحق شد، آتشی که در زمینه ی شعر قدیم فارسی و کلا ادبیات قدیم این دیار اشراف داشت، در پاسخ کسانی که نظر بر این داشتند که وی درمیان غول های تهرانی سر از ترکستان درخواهد آورد، از قزوین به تهران آمد و به کمک مرحوم رضا سید حسینی، اولین مجموعه ی خود را که در راستای سبک و ابداع نیما بود، منتشر کرد، او هم نیمایان را با "آهنگ دیگر" مبهوت نمود، در این مجموعه آتشی رکوردی جاودانه زد، هم ورودی کم نظیر از نیماییان بر عرصه آورد وهم در این مجموعه با نوقدمیان سبقتی مدرن را به نام خود ثبت نمود، آهنگ دیگر طنینی فرامرزی ازخود بروز داد، ازهمان روزهای طلوع این مجموعه نگاه ها و نظرهای منفی درمورد استعداد او سیصد و شصت درجه برگشت، در ادامه آتشی خالق "دیدار در فلق" شد و "آواز خاك" و... از این به بعد آتشی، آتشی شد که نیماییان زیادی را مخاطب خود نمود، شعرآتشی



را کودکان دهرودی و بوشهری ها تماما و با ذوق و اشتیاق هنوز و هنوز تا هر چه عمر این جهان است، زمزمه می کنند و همچنان پاس می دارند، آتشی در معرفی بوشهر (استان) و عمدتا شهر بوشهر که خود آن را لنگرگاه خود دانسته است، سنگ تمام گذاشت، زندگی اوعجین درشعربود، در تربیت شاعران بعد از خود ید طولایی داشت.

چون مطلب برای هفته نامه ای است که در پاسداشت این شاعر بزرگ در شیرین ترین روزگار اوج هنر، هنرمندانه عمل کرد، اشاره ای هم به درایت و فهم مدیریت دکتر یونس قیصی زاده باید نمود که در دهه ی طلایی هفتاد به خوبی و بسیار مثمرثمر از این انسان ماهر در هنر شعر و نقد و... استفاده ی بهینه نمود، نسیم جنوب دکتر قیصی زاده منعکس کننده ی داشته های اکمل آتشی این ادیب هم دیاری شد و خاطره ای مانا و ماندگار را خلق نمود، اگر چه بوشهر دهه های چهل و هفتاد عرصه ی درخشش بوشهری های هنر آفرین و هنردوست بودند، دهه ی هفتاد و نشریات وزین آن، همگام با نسیم خاطره های دهه ی چهل را هم در اذهان رونمایی نمودند.

یکی از خصلت های پرجذبه ی زنده یاد آتشی این بود که درهر محفلی حضور می یافت و نشان می داد که چه اندازه با مردم و برای مردم است، بازتاب این گونه رفتارهای مردمانه ی آتشی را باید در روز الوداع مردم در تشییع و به خاکسپاری او جست، باید درودی نثار روح نویسنده و فعال عرصه شعر و ادب زنده یاد استاد محسن شریف نمود و یارانش که همه ی روزنامه نگاران استان بوشهر بودند در انتقال پیکر پاك او تمام بوشهریان ازسرتاسراستان برپا زدند و عرصه و صحنه ای جاودانه راخلق نمودند، تهران حاضر به تحویل این شاعر نبود، اما سماجت این گروه فعال روزنامه نگار و شاعر و... کاری کرد کارستان، باری این مرد، این مرد بزرگ و ادیب نمرده است، او نگین ادبیات و دیگر هنرهای بوشهری هاست، محله ی امامزاده و در جوارمقبره ی شهید مدافع مرز خلیج فارس شیخ حسین چاکوتاهی، و یاران پر آوازه و خوشنامش، زیارتگاه مردمی است که هم حماسه را پاس می دارند وهم هنر و ادب را و... روح بزرگش شاد و نام و یادش گرامی.

منوچهر آتشی

نگاه ها چه ظالمانه
جای کلمات را گرفته اند
سکوت چه قدر جای صدا را
هنوز نگفته ام دوستت دارم
نگاهم اما به عربده گفت
عربده ای که نرگس حافظ راپژمرده کرد
هنوز نگفته ای دوستت دارم
سکوتت اما بارانی شد
و دل صنوبری خشکم را خرم کرد
در این تابوت آرواره،
سروی به شکل دل آدمی بود
سروی مرده در خشکسال مهر
از مژگان میترائی تو آفتابی جاری شد
مرده بیدارشد و تابوت را شکست
و شلنگ انداز خیابان ها را باغ سرو کرد
سکوت چه قدر جای صداها را می گیرد
هنوز
نگاه چه ظالمانه جای کلمه ها را
این تقدیر دیدار بی گاه ما نیست
از تمامی تاریخ بپرس

بازخوانی مصاحبه منوچهر آتشی در سال ۱۳۵٤

شعر نمود در خلاقیت ملت ماست (۱)

ناصر علیخواه: سوگواران تو امروز خموشند همه ...(۲) بیست و نهم آبان ماه ۱۳۹۹ سالگرد درگذشت زنده یاد منوچهر آتشی شاعر منتقد و چهره ماندگار ادبیات ایران است، ضمن گرامیداشت یاد و خاطره ارزشمند شاعر دیارمان بوشهر و چهره ماندگار ادبیات ایران، مراتب تسلیت به خانواده محترم ایشان و بستگان و علاقمندان و... .

در حین بررسی ویژه نامه روزنامه اطلاعات که به مناسبت نودمین سال انتشار دوشنبه ۱۳۹۴/۱۱/۵ به شماره ۲۶۳۶۰ صفحه ۷۸ خبرنگار اطلاعات ۱۳۵۴/۷/۹مصاحبه ای با زنده یاد منوچهر آتشی انجام داده بود به جهت اهمیت مصاحبه و اظهارنظر آتشی درباره شعر و سبک و سیاق مختلف آن در ادامه این مصاحبه از قدمت زیادی برخوردار بود جهت علاقه مندان به ادبیات یادآور شدم...

س: شاعران خیال پرست، خصم فرهنگ ملی هستند، این نوع تنوع و تلون به چه تعبیر می کند؟

منوچهر آتشی: آن چه را که شما از آن به نام تنوع یاد کردید، من تعدد می خوانم به گمان من تعدد از ناهماهنگی‌های تفکری موجود میان شاعران زمانه است، اندیشه مشترک، درد مشترک و چاره اندیشی های مشترک است آن چه یک جریان شعری را با خویش هماهنگی می دهد، اما وقتی هر کسی برای خویش می‌سراید و در آیینه خود می‌نگرد، وقتی یگانگی اندیشه و عاطفه در میان نیست تعدد و تفکر لطمه می بیند. وقتی هر کسی ساز خود را می‌زند تو نمی توانی از صدای سازهای ناهماهنگ - ناهماهنگی الحان یک ارکستر را چشم داشته باشی...

باید امید روزی بنشینم که این تفرقه و کثرت به یگانگی و وحدت بیانجامد، تنها در آن زمان است که شعر را با جامعه‌ای عصر خویش پیوند توانیم زد با نگرانی باید بگویم آن چه امروز شعر معاصر می‌شناسیم چهار پایه است که سه پایه اش در اندوه گذشته و خیال آینده و خلأ جای دارد و تنها یک پایه اش بر واقعیتهای زمانه استوار است. اما شما اطمینان داشته باشید که آینده از آن هماهنگی ها خواهد بود.

س: آیا دوران نیما و شعر نیمایی سپری شده و تجارب نیمایی در کار نمی تواند برای شاعران معاصر راه گشا باشد؟

منوچهر آتشی: نیما را هنوز خوب نشناخته ایم، هنوز عصر شاعر بلند پرواز سپری نگشته و تا دیر زمانی وانمود می کند که زمختی و درشتی زبان نیما از کم سوادی در فارسی دانی مایع می گیرد، حال آن که چنین نیست یکی از مسائلی که نیما به عنوان یک شاعر بزرگ و دست نیافتنی جلوه گر ساخته همین زبان زمخت و ناهمواره اوست و همین ویژگی زبانی که باعث می‌شود که خواننده شعر او همیشه در آثارش گم گشته هایی را جستجو کند.

این فرم کار نیما است که زبانش را تا حدی نامأنوس کرده است در آثار این شاعر بلند آوازه من هیچ شعری را سراغ ندارم که از نوعی کمال در فرم برخوردار نباشد، حتی منظومه مانلی او نیز دارای چنین خصلتی است.

نه برادر! کار نیما به این سهلی پایان



نمی‌گیرد. نیما عقرب تیز پروازی است که گنجشکان خسته از پرواز نمی توانند در فضای بیکران شعر پرواز بی گسست او را تعقیب کنند.

س: شعر امروز از کدام یک از میراث های شعر کلاسیک فارسی می تواند بهره بگیرد؟

منوچهر آتشی: شعر فارسی بزرگترین نشانه و نمودار خلاقیت ملت ما است. کسی نسبت به این میراث شگفت انگیز بی توجه است، به کشتی نشسته ای می‌ماند که دریای زیر پایش را فراموش کرده باشد. شاعران معاصر چنان که باید و شاید در این دریای ناپیدا کردن غوطه نخورده‌اند، و همین طبع بسیاری از آنان را ساده پسند کرده است، هنوز تجارب فردوسی، ناصر خسرو، نظامی، مولانا، حافظ و صائب و بسیاری از گردن فرازان آن شعر کهن فارسی چنان که باید مورد بهره برداری شاعران زمانه ی ما قرار نگرفته است. از اینها گذشته تجربه های صدها شاعر گمنام فارسی زبان دیگر شهرت این چند شاعر یاد شده آنان را از یاد برده است، چیزی نیست که نادیده انگاشته شود. به گمان من شاعر معاصر نه تنها مولانا و حافظ که از اثیرالدین اخکیستی کسی هم می تواند چیزی یاد بگیرد، متاسفانه ما امروزیان غافلیم که گذشتگان چه میراث گران قدری برای ما یادگار گذاشته اند. مثلاً سبک هندی بزرگترین نهضت سازنده است که در زمینه شاعری در فاصله عصر حافظ و نیما رخ نموده است، و این واقعیتی است که پیشوای شعر امروز هم آن را متذکر گردیده است. اما واقعاً از میان صدها و شاید هزاران شاعر معاصر چندتایشان کوشیده‌اند از تجارب این گروه از شاعران گذشته بهره یاب شوند، من فکر نمی کنم که تعداد این گونه شاعران واقع‌بین از شمار انگشتان دست درگذرد. برادر ما روی گنج خوابیده ایم و خودمان خبر نداریم.

س: شعر متعالی از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟

منوچهر آتشی: این سخن بگذار تا وقت دگر پاسخ این سوال سخن را به درازا خواهد کشاند. اما نکته اساسی را می گویم و می گذرم، وقتی در جان شاعری نشانه هایی از تعالیم را ببینم کافی است که بپذیریم شعر او نیز متعالی است، شعری که از جان شاعری خلاق و پرتوان می تراود، دارای ویژگی هایی است و همان ها ویژگی های شعر متعالی است.

س: درباره ی نوآوری های افراطی در شعر چگونه می اندیشید؟

منوچهر آتشی: نوآوری هم برای خودش دارای ضوابط و معیار هایی است، شاعر نمی‌تواند به بهانه خلق مضمونی زیبا با فکری ظریف بی قید و شرط عنان خود را به دست خیال بسپارد. دور شدن از حقیقت که شعر به ویژه در سرزمین ما بخش عظیمی از بار فرهنگ ملی مان را به دوش کشیده است خیانت به شاعری که همه چیز را برده فکر و خیال کند به زبان ملی خود خیانت کرده است. متاسفانه بسیاری از شعرهای امروزیان به آوارهایی می ماند که چندان نجوا گونه بیان می شود، که فاصله میان زبان و گوش گوینده ورود را به سختی طی می کند، بعضی از شاعران انگار به این دنیا آمده اند تا با خودشان در خلوت تنهایی های پرسوز و گداز نجوا کنند، شاعری را که از کنار معجزه و فاجعه بیخیال می گذرد شاعری است که می‌خواهد سکوت را جانشین فریاد کند.

س: آینده زبان شعر چگونه خواهد بود؟

منوچهر آتشی: اگر به وردخوانی‌ها همچنان بی گسست و بی امان دنبال گرفته شود، بی گمان زبان شعر فارسی در آینده چیزی جزء ایما و اشاره نخواهد بود. شاعری که بی خیال خود می‌کوشد تا معانی عمیق و بسیار را در قالب واژه معانی اندك بریزد، در حقیقت تیشه بر ریشه زبان و شعر می زند این گناهی است که آیندگان آن را نخواهند بخشود.

س: آیا هرج و مرج کنونی در شعر دیر زمانی ادامه خواهد داشت؟

منوچهر آتشی: من به یگانگی می اندیشم و فکر می کنم آینده از آن یگانگی ها خواهد بود...

پی نوشت ها:
۱-شعر نمودار خلاقیات ملت ماست از آتشی
۲- برگرفته از ماهنامه تجربه صفحه ۴۴ خرداد ۹۴ شفیعی کدکنی
۳-مصاحبه آتشی در روزنامه اطلاعات صفحه ۸۷ _ ۵/۱۱/۹۴ _ ویژه نامه روزنامه اطلاعات _ ۹۴
۴- مصاحبه با آتشی ۹/۷/۱۳۵۴ ویژه نامه سوم دوشنبه ۵ بهمن ۱۳۹۴ سال نودم، شماره ۲۶۳۶۰ - صفحه ۳۰۸

منوچهر آتشی و فایز دشتی

(به مناسبت پانزدهمین سالکوچ منوچهر آتشی)

عبدالمحید زنگویی



بر آنم تا به مناسبت پانزدهمین سالکوچ منوچهر آتشی، شاعر نام آشنای ایرانی، مقاله ای هر چند کوتاه بنویسم. امّا با خود گفتم چه بنویسم که تازگی داشته باشد و دیگران نگفته یا ننوشته باشند. پیرامون شعر و زندگی اش هر چه بنگارم، دیگران پیش از این گفته و نوشته اند. هر کدام از آثارش را که ورق زدم، دیدم که تازگی نخواهد داشت تا پیرامونش مطلبی تازه و با ارزش بنویسم. در این اندیشه بودم، که موضوعی به یادم آمد. اگر چه این هم تازگی ندارد؛ نوستالژی آتشی و فایز؛ شاعری که به گردن آتشی به نوعی حق دارد و آتشی هم به گردن او. فایز، شاعری که در وجود و احساس منوچهر آتشی انگیزه ایجاد می کند تا در نوجوانی سرودن را آغاز نماید. زمانی که در چاهکوتاه می زیست، و در همان هنگام آتشی عشقی جانسوز در وجودش شعله می کشد و دو بیتی را آغاز می کند.

غزال ناز دشتستان تویی، تو
گل شاداب این بستان تویی، تو
درخت خشک این صحرا منم، من
بهار سبز جاویدان تویی، تو

از سویی نخستین منتقد و شاعری که فایز را به گونه ای علمی و امروزی شناساند، منوچهر آتشی بود. شاید پیش از این که آتشی پیرامون فایز و شعر او مقالاتی بنویسید، دو بیتی هایش ایرانگیر نشده بود؛ امّا از این تاریخ بود که خوانندگان، فایز و ترانه های او را به طور علمی شناختند.

آتشی پیوسته و از نوجوانی به ترانه های فایز عشق می ورزید و همه جا زمزمه می کرد. و هر گاه که فرصتی مناسب به دست می آورد، از ترانه های فایز، به گونه های مختلف استقبال و یا تضمین می کرد؛ در شعرش، در گفتار و نوشته هایش.

«... نخستین عطسه های عشق، از تابش نخستین پرتوهای عشق...

... شکستن چیزی از درون و بیدار شدن چیزی دیگر در درون و برآمدن رشته ای از بُن جان برای چنگ زدن در بیرون و پیوند یافتن با بیرون. فایز همیشه آنجا بود، در گوشه ای پنهان از نخلستان، یا علفزارهای کمیاب، یا میان گزهای نالان، یا درّه های عمیق کوهستان های زاگرس، همیشه در حال خواندن بود، خواندن شروه، طبیعی است که در چنان سرزمینی و با چنان زیستی، نخستین مراد و معلّم تو، فایز دشتی باشد. و نخستین ترانه هایت را از روی دست های او بنویسی.» (فایز ترانه سرای جاوید)

نخستین غزل منوچهر آتشی را میخوانیم:

تو را دیدم سخن بر لب شکستم
پری دیدم، کتاب عقل بستم
بیا در دامنم چون ژاله بنشین
که من چون لاله در راهت نشستم
لبت را گز زدم، دندان ببخشای
شکر در ارغوان می، شکستم
دمی چون شعله در پیشم به رقص آی
تو آتش باش، من آتش پرستم
ز دست رعشه دارم، باده بستان
که این پیمانه می افتد ز دستم
درشتی نیست با مستان سزاوار
به دست لطف نازم کن، که مستم

آتشی همیشه به فایز عشق می ورزید و او را از شاعران خوب و مردمی می دانست (مردمی نه با آن مفهومی که شعرهای سیاسی و اجتماعی بسراید.) بارها از او می شنیدم که شاعران جوان را تشویق می کرد که فایزانه بسرایند، ساده و بی تکلف؛ و البته این بدین معنی نبود که در این دوران وانفسا و تطور و تکامل شعری، باز هم دو بیتی عاشقانه بسرایند. و از درد فراق و سوز و گداز عاشقانه سخن رانند، بلکه منظور این بود که ساده و بی تکلف و صادقانه بسرایند. و از پیچیدگی مفاهیم دور از ذهن و تعقید لفظی و معنوی بپرهیزند. از فرهنگ مردم بگویند و دردهایشان؛ بی آن که شعارگونه باشد نمادهای بومی را بنمایانند.

او خود بارها و بارها و بیش از هر شاعر نوپرداز دیگر، از ترانه های فایز، در اشعارش و بهره برده، استقبال کرده و بدین وسیله هم شعر خود را غنای بخشیده و هم خواننده ی اشعارش را با فایز و محیط زندگی و فرهنگ و آداب و عادات مردم زمان او آشنا کرده است. از نوشته ی خود منوچهر آتشی در این راستا کمک می گیریم.

«شعر فایز در خنجرها، بوسه ها و پیمان ها، یا ظهور یا هر شعر دیگر من، اگر نه ربط مستقیم، ربطی غیرمستقیم ولی آنچنان عمیق و گویا دارد که فقط با آشنایان به چگونگی تکامل شعر در یک فرهنگ و اثرگیری هر شعر از شعر پیش از خود، آن را حس نمی کند. ربط شعر فایز با شعرهای من، همان قدر بدیهی و حقیقی است که ربط «ماخ اولا»، منظومه ی «سریویلی» یا حتی «خانواده سرباز» نیما با شعرهای «امیر پازواری» مازندرانی یا سایر بومی سرایان آن دیار، دارد.» «همچنین است تأثیر شعرهای فایز و هر شاعر بومی دیگر جنوب در شعرهای من و ساختار واژگان شعرهای من و ساختار روانی شعرهای من. شما از هر جا که می خواهید، شروع کنید، «ماخ اولا»، «کار شب پا»، «مانلی»، «افسانه» و ...، یا «خنجرها و بوسه ها»، «ظهور»، «بازگشت مرد»، «هنوز آنجا خبرهایی است» یا حتی شعرهای امروزی تر؛ روحیه بومی در شعرهای هر دوی ما (استادم و من) ملاط اصل پیوند اجزا و عناصر امروزی شعر ماست.» (نسیم جنوب، شماره هفدهم، یکشنبه، ۱۷ آبان ۱۳۷۷)

از او می خواهیم: «شروه»

فرار؟ / کجا؟ / به سوی بوته ی سرخ شقایق؟ / به سوی رقص مار مست نیلوفر/ به سوی چشمه ی پاک پریزادان؟ / ولی دیگر دل آن طفل سبکپا نیست/ که گول رنگش از جا برکند چالاک / که خاشاک خیالش را رباید آب/ که فکرش تاب بندد طاقی رنگین کمانی را / که با پرواز یک پروانه خاطر بگسلد از خاک ...

دلا برخیز! / دلا چوپان پیر بادها، برخیز / دلا اشترچران ابرهای وحشی نازا! / که غافل می گریزند از فراز چشم های خالی چاه ها / دلا! آواره گردا ! / «فایز» غربت گریز لول دشتستان / بیابانی کن آشفته حالان بیابانی / بیازاد شوخ / اینک خیابان گرد بی پروا! / طنین شروه های دختران هیمه چین، آنک / تو را می خواند از «گزدان» دلا/ ... (دیدار در فلق).

اشعار: غم دل می توان (آواز خاک)، شروه (دیدار در فلق)، چند و چونی با فایز (دیدار در فلق)، دیدار ساحلی (وصف گل سوری)، ترجیح بندی برای لنگرگاه همیشگی ام بوشهر (گندم و گیلاس)، منظومه هایی هستند که آتشی به روشنی و آشکارا از فایز تأثیر پذیرفته است.

برای این که سخن به درازا کشیده نشود، مقاله را به همین جا به پایان می برم، هر چند که در این زمینه بسیار می توان گفت و نوشت.

تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱

هفته نامه نسیم جنوب، دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر

هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

نسیم جنوب

nasimjonoub.com

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول و سردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰ (جانباز)، دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰-۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۵۱
تلفن همراه: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
ایمیل: info@nasimjonoub.com
صندوق پستی ۱۱۹۹
لیتوگرافی و چاپ: کارگر



منوچهر آتشی که دلش دریا بود

دکتر جعفر حمیدی

از تاریخ ۸۴/۸/۲۹ تا امروز ۹۹/۸/۲۹ که این مطلب را می نویسم دقیقا ۱۵ سال یا ۵۴۷۵ روز از پرواز بی برگشت منوچهر آتشی یکی از پیشروترین شاعران امروز ایران می گذرد.

او در مهرماه ۱۳۱۰ یه به قول خودش ۱۳۱۲ ش – در قریه دهرود در دهستان بوشکان بلوک تنگ ارم دشتستان به دنیا آمد. پس از انتقال پدرش محمد جعفر آتشی که کارمند اداره ثبت احوال بود به بوشهر، منوچهر هم که فرزند بزرگ خانواده بود به همراه خانواده به بوشهر آمد، ابتدا در محله کوتی و سرانجام در محله سنگی ساکن شدند.

در دبیرستان سعادت تا کلاس نهم درس خواند و سپس با قبول شدن در دانشسرای مقدماتی شیراز به همراه دوستش محمدرضا نعمتی زاده به شیراز رفت و پس از فراغت از تحصیل به بوشهر آمدند و هر دو به شغل معلمی مشغول شدند.

در مهر ماه ۱۳۳۹ در دانشسرای عالی تهران پذیرفته شد و باز هم همراه با محمدرضا نعمتی زاده به تهران رفت و هر دو وارد دانشسرای عالی شدند و هر دو لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی شدند و سپس به بوشهر بازگشتند و به دبیری دبیرستان‌ها مشغول شدند.

در سال ۱۳۴۹ آتشی از آموزش و پرورش به سازمان تلویزیون ملی ایران منتقل و در مجله تماشا وابسته به این سازمان مشغول به کار شد. در سال ۱۳۵۹ آتشی از این سازمان بازنشسته شد و به بوشهر آمد و در شرکت گاز کنگان مشغول به کار شد و سالها در بوشهر و کنگان بود. پس از انقضای قرارداد خدمت در گاز کنگان مدتی در بوشهر بود و دوباره به تهران رفت و به سرپرستی فرزندان و خانواده برادرش مشغول شد.

اواخر آبان ماه ۸۴ بود که خبر دادند آتشی در بیمارستان سینا بستری است. به آقای عبدالمجید زنگویی خبر دادم و به اتفاق به بیمارستان رفتیم و عده زیادی از اهالی علم و شعر به عیادت او آمده بودند. روی تخت بیمارستان نشسته بود و به عیادت کنندگان با سر و لبخند تشکر و احوالپرسی می کرد در حالی که درد کلافه اش کرده بود. وقتی نزدیک شدم و صورتش را بوسیدم با لبخند همیشگی گفت جعفر آمدی و دیگر دلم قرار نداد و کنار آمدم تا دیگران اشکهایم را نبینند و دوباره با او خوش و بش کنند.

آتشی در هیچ یک از کتاب‌هایش هیچ گاه کلمه ای از نومیدی و یاس به کار نبرده و در شعرهایش امیدواری و



بهتر بینی موج می‌زند.

شاید با بادها حکایتی است / شاید از بادها مردی نجات دهنده برخیزد / شاید که بادها، بادند (دیدار در فلق).

روز بعد ناگهان و بی انتظار، خبر دادند که ...

و شب در خانه ی بی آتشی جمع شدیم. عده زیادی بودند و بر سر مسئله بردن پیکر او به بوشهر یا در تهران نهادن بحث شد. عده ای می گفتند باید او را در تهران و در امامزاده طاهر کرج بگذاریم و چند نفر از جمله من مصرانه خواستار بردن او به بوشهر بودیم، زنده یاد سیمین بهبهانی شاعر به من پرخاش کرد که مگر این که تو (یعنی من) یک آپارتمان را برای خانواده‌اش خریداری کنی. من جوابی ندادم و بر خواسته خود پافشاری کردم. بالاخره با بردن پیکر او به بوشهر موافقت شد و دو روز بعد آتشی از تالار وحدت تهران تا فرودگاه مشایعت شد و من مثل بقیه مردم به فرودگاه رفتم و روز دیگر پیکر او را در محل امامزاده عبدالمهیمن در محوطه آرامگاه شیخ حسین چاهکوتاهی به خانه ابدیش سپردیم.

امروز جایگاه آرامگاه بسیار محترمانه و درخور و شایسته دارد.

آتشی در شعرش بسیار امیدوار بود. هیچگاه سخنی از یأس و نومیدی در شعر دیده نشد، شعرش زبان روز بود و تا امروز نقد و نظرهای بسیار از شعر او و در زبان متفکران و شاعران دیده شده است. اما با تمام عظمت و زیبایی سخن و لطف بیان و تعدد آثار، امروز نه مدرسه ای به نام او است، نه میدان و خیابانی و نه فرهنگسرایی، شاید این گونه برای روح آتشی شادمندتر و دل انگیز تر باشد که در زندگی هم چیزی نداشت و نمی خواست و به هیاهوی بسیار دل نبست.

دل نمی بست به هر شط سراب / که دلش دریا بود / و نگاهش دریا / و غرورش نیز / مثل دریا بود.

نسیم شعر آتشی

مینا درعلی



هفته نامه ی نسیم جنوب در سال ۱۳۷۶ منتشر شد و چندی بعد به همت مدیر مسئول فرهیخته دکتر یونس قیصی زاده و مدیریت چهره ی ماندگار شعر، استاد منوچهر آتشی، نشست ادبی این هفته نامه دردفتر نشریه و با حضور جمعی از شاعران و نویسندگان استان برگزار گردید. در این نشست ها استاد ضمن مطرح کردن مباحث تئوریک به شعر و ادبیات داستانی در بوشهر و تشریح نقاط قوت و کاستی ها می پرداخت.

پس از قرائت آثار شاعران و داستان نویسان، استاد به نقد و بررسی آثار می پرداخت و نکات ارزشمندی را تشریح می کرد. در دوران مدیریت استاد آتشی رخدادهای ماندگاری ثبت شد از جمله آیین "بزم بزرگان" با دکلمه ی شعر شاعران ایران زمین توسط امید غضنفر با همراهی هنرمندانه ی حسام و حماسه ی حق پرست با دونوازی تار و سنتور وهمچنین برگزاری آیین نکوداشت شاعران و نویسندگان برجسته ی ایران چون صادق چوبک که با استقبالی کم نظیر مواجه می شد. در پی بدرود استاد آتشی در سال ۱۳۸۴، به پیشنهاد دکتر قیصی زاده، استاد محمد حسن آرش نیا– شاعر و پژوهش گر – مدیریت این نشست ادبی دیرپا را بر عهده گرفت.

پس از استاد آتشی چراغ این جلسات هنوز هم پر نور ماند و کلیه شاعران برای نقد و خوانش اشعارشان دور استاد آرش نیا گرد آمدند و از دقت نظر و سواد ادبی ایشان بهره جستند.



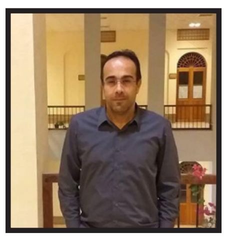
در این سالها که دبیری جلسه بر عهده من بود به طور منظم و روتین صحبت های استاد و شعرهای شاعران در نشریه نسیم جنوب چاپ و در آرشیو ادبی استان ضبط گردید.

شاعران زیادی در این جلسات استعدادهای خود را باز شناختند و با کمک و راهنمایی استاد آن را شکوفا کردند و هم اکنون در زمره شاعران صاحب نام و سبک می باشند. محمد حسن آرش نیا که حدود ۱۵ سال با دبیری نشست دوشنبه های ادبی نسیم جنوب، نقشی تاثیر گذاری در تربیت و شکوفائی شاعران جوان بوشهر ایفا نمود و نامی جاودان از خود بر جای گذاشت.



سفر کردن و فروتنی انسان

خالق ماجدی



سحرگاهان که خیلی ها خواب بودند بار سفر را بستم تا خوابی را که دیشب دیده بودم صبح زود تعبیرش نمایم. قبلا تمام روز منتظر می ماندم تا رویاهای شبانه ام به سراغم بیایند و این انتظار، سخت آزارم می داد.

پژوهشگران علم در حوزه مغز/ ذهن درصدند تا در آینده ما بتوانیم رویاهای شبانه مان را صبح روز بعد به صورت یک فیلم کامل با تمام جزییاتش ببینیم و سخت در تلاشند تا با تسلط کامل بروی مغز/ ذهن هر انسان، پس از مرگ فیزیکی شخص، مغز به حیاتش ادامه دهد! اگر آدمی بر دنیای پر رمز و راز و کارکرد مغز/ ذهن انسان مسلط شد جاودانگی ما به صورت یک رویای دیرینه محقق خواهد شد.

سفر کردن انسان‌ها را فروتن می کند. تا جایی که می توانید سفر کنید. به دور دست ترین جاهایی که می توانید بروید. یادتان باشد زندگی برای زیستن در یک نقطه و در حصار ماندن و بُن بستهای ذهنی نیست! با کتابها هم می توانید سفر کنید. اصلا سفر چیزی جز انبساط درونی نیست! در سفر زمان و مکان حذف می شوند روزی هم که آدمی بر چند صد کیلوگرم آهن سرد سوار شد و آسمانها را درنوردید و پایش را بروی کُرات دیگر گذاشت قصدش حذف زمان و مکان و هرچیز محدود کننده دیگر بود.

چقدر روستاهای قشنگ در این دنیا وجود دارد که من ندیده ام. سفر که می روی به بزرگی و عظمت جهان و کوچکی و ذره بودن خود پی می بری. تازه وقتی به آسمان و کهکشانها و ستاره ها نگاه می کنی متوجه می شوی که کره زمین با تمام دریاها و کوهها و میلیاردها ساکنانش در منظومه هستی و کائنات نقطه ای بیش نیست!

بین کائنات و رویاها و آرزوها یک رابطه مستقیم وجود دارد. خداوند مغز/ ذهن انسان را به گونه ای آفریده است که انسان با قدرت مغز/ ذهن خود می تواند به تمام خواسته ها و اهدافی که دارد برسد.

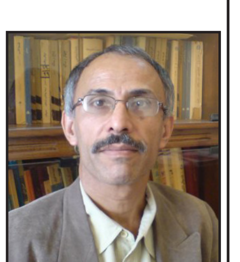
ذهن انسان از سلول های نورونی تشکیل شده که این سلولها در حال تولید و فرستادن انرژی می باشند. هر فکری که از ذهنمان عبور می کند دارای انرژی است و کائنات انرژی را دریافت می کنند و نسبت به آن انرژی پاسخ و برایمان کارت دعوت می فرستند.

ابن بطوطه مراکشی یکی از بزرگترین جهانگردان تاریخ بشری می گوید که ممکن است در آغاز سفر شما حرفی برای گفتن نداشته باشید، اما سفر در پایان از شما یک نویسنده می سازد.

"خَلَقَ الْإِنْسَانَ/عَلَّمَهُ الْبَيَانَ/الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ "

چرایی رو گردانی عموم مردم از کتاب

خلیل موحد



شاید بتوان بی چون و چرا گفت که بیشتر مردم ایران در هیچ دوره ی تاریخی، چندان اهل کتابخوانی نبوده اند، ولی چون چنین می نماید که در باره ی زمانه ی کنونی می اندیشیم، نخست این نکته را باید یادآور شد که بخش های کلانی از جامعه ی ایران به عنوان دانش آموز، دانشجو، معلم آموزش و پرورش و استاد دانشگاه، چه دلخواه و چه نادلخواه، در اندازه های متفاوت با کتاب های درسی و کمک درسی سر و کار داشته و به خوانش آن می پردازند. اما روزگار کتاب های غیر درسی عمومی، دگرگون است. در باره ی خوانش این دسته از کتاب ها نیز یک پارچگی وجود ندارد؛ برای نمونه، نرخ خواندن کتاب های روان شناسی، روان درمانی، خانوادگی، آشپزی، هنری، رمان، داستان، شعر و کتاب های خاص دینی بسیار بیش ار نرخ خواندن کتاب های تاریخی، جامعه شناختی، فلسفی، دین شناسی، عرفان و اخلاق نظری است.

و این سنخ از آفرینش های نوشتاری است که زیست بس ناگواری را سپری می کنند. اما در پاسخ به چرایی روگردانی عموم مردم از کتاب به ویژه در باره ی موضوعات یادشده، می شود دلایل ذهنی و علل عینی فراوانی را رو کرد. این دلایل و علل هر کدام به تنهایی، در حکم علل ناقصه و جمع آن در حکم علت تامه است. در اینجا از میان دلایل روانشناختی وعلل جامعه شناختی، برای نمونه، چند دلیل و علت را به شیوه ای فشرده یاد آور می شوم:

۱-۱- بن مایه ی هرگونه گفتار و کردار آدمی حتی سخنان و رفتارهای غیر ارادی و خرافی، به انگیزه های او می رسد و انگیزه ها که مولد جنبش اند ریشه در نیازهای جسمانی، ذهنی، روانی، عاطفی و اجتماعی انسان ها دارد. اینک اگر کسانی انگاره شان این باشد که با آنچه غیر کتاب و یا نشریات است در پاسخگویی به نیازهای رنگارنگ خود توانا بوده و بی حضور رسانه های کاغذی هم، زیست فردی شادمانه ای دارند، پس به باور خود نیازی به مطالعه ی کتاب و مطبوعات نیز نخواهند داشت.

۱-۲- در نزد انبوهی از مردم، به ویژه لایه های بی سواد و کم سواد و نادار، فرهنگ شفاهی و گفتاری در دریافت، پردازش و دادن اخبار اطلاعات، روشی کم و بیش رایج است و سینه به سینه و دهان به دهان خبر و گزارش رخدادها جا به جا می شود. هژمونی این روش، کتاب خوانی و نشریه خوانی را پس رانده است.

۱-۳- در کشور ما، بر بنیاد آمارهای رسمی نزدیک به ۹ میلیون از جمعیت بالای شش سال بی سواد مطلق و ۱۱میلیون نیز کم سواد (دارندگان حداکثر پنجم یا ششم ابتدایی) هستند. این ۲۰ به طور خودکار از میدان خواندن بیرون اند.

۱-۴- خیل گسترده ی طبقه ی تهیدست و نگون بخت جامعه که شمارشان به ده ها میلیون می رسد و چشم به راه اندک یارانه ی دولتی است، چنان در هشت و چهار نیازهای نخستین خود سرگردان و گیج اند که حتی اگر دل و دماغی هم برای کتاب خواندن داشته باشند، نگرانی ژرف از به خطرافتادن زیست جسمانی شان، مجالی برای آنها ننهاده تا با کتاب جان خود را پردازش کنند.

۱-۵- ورود شبکه های آگاهی رسانی مجازی در چند دهه ی کنونی و گسترش دراز دامن و بی درنگ آن و غرق شدن ده ها میلیون انسان ایرانی در دریایی از خبرها، گزارش ها، دیدگاه ها، تحلیل ها، عکس ها، فیلم ها، بازی های رایانه ای و دیگر داده های این شبکه ها، کمر خوانش پدیدارهای نوشتاری، کتاب و مطبوعات را خم کرده است. وجود انبوهی شبکه های رادیویی و تلویزیونی و ساعت ها میخکوب شدن در آستان این رسانه ها نیز کمتر فرصتی را برای مطالعه ی رسانه های نوشتاری باقی گذاشته است.

پیشنهاد کتاب برای مطالعه

– دوره ی آثار افلاطون، برگرداننده به زبان پارسی: محمد حسن لطفی. بخشی از رساله های افلاطون، در دو جلد با عنوان پنج رساله و شش رساله نیز به دست محمود صناعی برگردانده شده. هم چنین محمد علی فروغی نیز شش رساله را نیز برگردانده است. فواد روحانی نیز رساله ی جمهور را برگردانده است.
– مثنوی مولوی، به ویژه با شرح کریم زمانی. – گلستان سعدی. – شاهنامه.
– کلیات فلسفه، نوشته ی ریچارد پاپکین و آوروم استرول، برگرداننده: سید جلال الدین مجتبوی.

موسیقی دلنواز حرف و حدیث سخن طبیعت در کوههای زبار و نایبند

امروز طبیعت و کوههای زبار و نایبند حالی دیگر داشتند و از فرط شادمانی در رقص و نغمه خوانی بودند! و به آرامی با خود و با یکدیگر زمزمه می کردند:

امروز را چه شده است حالی خوش داریم مردمانی را بدون تبر و اره ی برقی و بنزینی در حالی که پاره های تن ما را (نهال سدر، کنار) در دستان مهر آگین دارند و در دامن ما و آغوش زمین می کارند.

کافی است چشمان را بر هم نهیم و خود را تسلیم سکوت کنیم؛ آنجاست که موسیقی دلنواز حرف و حدیث سخن طبیعت حوالی خواهیم شنید. زیباست وقتی آدمی چون پزشک فرزند زمین و ایران زمین دکتر حسین محمد نیا، چنین تفکری را در وجود دارد و می اندیشد، جهان پازل است و ما قطعه های آنیم و هر کجای زمین و جهان، عرصه ی خوبی هاست و همان جا هم می شود فرصت را غنیمت شمرد و اثری از خویش بجا نهیم.

با همت ایشان و جمعی به نمایندگی از کادر درمانی بیمارستان تأمین اجتماعی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دوستداران محیط



زیست و همکاری مهندس بوهندی شورا و دهیاری دهستان زبار، هفتاد و پنج نهال خوب سدر درخت هزار ساله و مقاوم جنوب، در جایی از قبل مشخص شده کوههای نایبند و زبار نشانده شد، باشد و این قدم گامی بلند جهت جنوب سبزت می کنیم باشد.

دوستان طبیعت دوست کار شما ستودنی است و صمیمانه پذیرای احترام و تقدیر پویش جنوب سبزت می کنیم باشید و از گزند ایام در امان.



گویا همه را از قلم انداخته ای
با شاید- اگر به من تو پرداخته ای
شرمنده ام از تواضع خود شکنان
از من تو عجب کوهکنی ساخته ای!

سروده تازه علی باباچاهی

آن افشاریِ بی پایان !

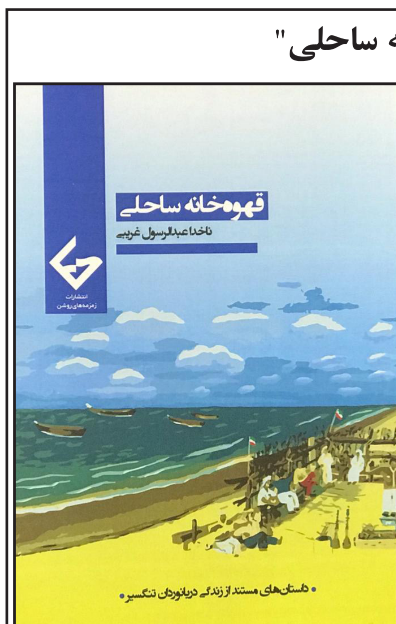
"برای ایرج بسطامی و زادروزِ آوایِ مهربانش!"

حسام حق پرست



آن صدای بی مانند گروهِ عارف تاریخیِ تاریخ موسیقی ایران!
آن دوره ی بی تکرارِ تاریخ موسیقی ایران!
حالا دیری ست خسته می خواند!
خسته می نوازد!
و خسته حال می شنوند خیلِ مشتاقان آن ساز و آوازِ گل های پیرنیا و چاووشِ لطفی!
و داغِ وداعِ دستانِ سرو آزاد موسیقی ایران تا ابد باقی!
آن موسیقی دانِ فیلسوف نشابور!
و چه خوش نشست آن آوای تفتیده ی کویر بر سازش؛
ایرج بسطامی
تحریرها، اوج و آن چه می بایست تا تمام عیار و جاوانه بخواند و بماند در آن افشاریِ بی پایان؛
رفیقانم سفر کردند هر یاری به اقصایی
بسطامیِ جوان و جوانه ی آواز ایران فارغ از هر اشاره ی فنّی و تخصصی، صدایی مهربان و بی ریا برای موسیقی ایران سر داد و حال آواز را چند صباحی دیگرگون ساخت! تو گویی جامعه تشنه ی آوازش بود تا تنها با همان افشاری تاریخی شود!
آوازِ تلخ؛ آواز را مغموم ساخت و این معامله تا صبحدم نماند!

انتشار کتاب "قهوه‌خانه ساحلی"



دومین کتاب ناخدا عبدالرسول غریبی با عنوان "قهوه‌خانه ساحلی" منتشر شد.

کتاب «قهوه‌خانه ساحلی» شامل داستان های مستند از زندگی دریانوردان تنگسیر است.

در مقدمه کتاب به قلم "اسکندر احمدنیا"، شاعر و نویسنده بوشهری آمده است: «کتاب حاضر مجموعه‌ای از هفت داستان بلند به قلم عبدالرسول غریبی است؛ داستان‌هایی که صرفاً ساخته ذهن و تخیل نویسنده نیست بلکه برآمده از تجارب، باورها، و واقعیت‌هایی است که مرور زمان و تحولات سریع زمانه، نتوانسته غبار فراموشی بر آنها بنشاند.

این قصه‌ها، توصیفی از زندگی دریانوردان واقعی است و هر آن چه نوشته شده بدون هیچ مبالغه و اغراقی بیانگر ادراک و تجارب ناخدا عبدالرسول غریبی است که نه تنها خود، بلکه آباء و اجدادش نیز درگیر دریا و ماجراهایش بوده‌اند.

نقل خیال‌انگیز و ساخت‌مند ماجراهایی که نگارنده از کودکی تا جوانی، هم ناظر و هم در شکل‌گیری آنها دخیل بوده است. نویسنده با قلمی روان و سرشار از احساس، تلاش کرده تا مردمان دریادل جنوب و به ویژه بوشهر را با تمام ویژگی‌های فرهنگی و اقتصادی‌شان در قالب داستان به نمایش بگذارد. مردمی که قرن‌ها با دریا و امواج خروشان آن همراز و همراه بوده‌اند و برای تامین معاش و تداوم زیست خود به آن پناه می‌برده‌اند.

عبدالرسول غریبی از ناخدایان باتجربه و شجاع است و از آن جا که بخش مهمی از زندگی خود را در دریا زیسته، اکنون قلم برداشته و نمایی جذاب از حماسه‌ی شیرمردان جنوب در پنجه نرم کردن با دریا و مقابله با تند طوفان‌هایش برای مخاطب ترسیم کرده است.»

"داستان خانه هلیله"



به مناسبت هفته کتاب خانه تاریخ، فرهنگ و هنر هلیله تحت عنوان "داستان خانه هلیله" به همت انجمن سینمای جوانان استان بوشهر و با همکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان بوشهر افتتاح شد. در این مراسم مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی، هادی اخلاقی معاون فرماندارشهرستان بوشهر، زنگنه بخشدار مرکزی بوشهر حضور داشتند.